

## واژه‌های قریب المعنی

## واعجاز قرآن

لیلا اسدی\*

### چکیده

در قرآن کریم هیچ یک از واژه‌های به ظاهر مترادف نمی‌توانند به جای یکدیگر بنشینند. با تأمل در موارد استعمال این الفاظ در قرآن کریم و نیز با ژرف اندیشی در معنای دقیق لغوی آنها پی می‌بریم که هیچ دو واژه‌ای در قرآن کریم نمی‌توان یافت که کاملاً با یکدیگر مترادف و از بار معنایی یکسانی برخوردار باشند؛ بلکه فرق‌های ظریف و دقیقی میان آنها وجود دارد که موجب انتخاب آنها برای آن موضع خاص شده است. و تغییر هر یک از این واژگان نه تنها معنا را دگرگون می‌کند بلکه آوا و موسیقای قرآن، تناسب واژگانی قرآن، هماهنگی و تناسب لفظ با الفاظ قرین خود و... را نیز دچار تغییر و دگرگونی می‌کند. واژه‌گزینی حکیمانه و دقیق آیات قرآن کریم و موارد کاربرد واژه‌های قریب المعنی در این کتاب مقدس خود یکی از وجوه بارز اعجاز بیانی این کتاب الهی است و رعایت دقیق چنین ظرافت‌هایی در حیطة توانایی هیچ ادیب و فصیح زبردستی نیست.

کلید واژه‌ها: اعجاز بیانی، موسیقی قرآن، بلاغت، قریب المعنی.

قرآن سفره گسترده الهی است که همه کس می تواند در کنار آن بنشینند و از آن بهره مند گردد. بنابراین هر اندازه اندیشه و دانش انسان افزوده گردد، سهم او از معارف قرآنی بیشتر و بهره اش از این نعمت الهی فزونتر خواهد بود. به همین سبب است که مسلمین در هر عصری متناسب با امکانات فکری و علمی خویش و تحت تأثیر شوق و عشقی که به کتاب آسمانی خود داشته اند پیرامون قرآن به کار پرداخته اند.

قرآن کریم معجزه پاینده رسول اکرم (ص) است؛ که از جهات گوناگونی دارای اعجاز می باشد یکی از جنبه های اعجاز قرآن گزینش دقیق الفاظ و واژگان، و چینش بسیار هوشمندانه آن در آیات و سوره هاست. واژه گزینی قرآن بی بدیل و شگفت انگیز است و ظرافت های آن عجیب. واژه های مترادف نمای قرآن تأمل برانگیزاند. در بررسی آیات قرآن کریم به الفاظ و واژگانی برمی خوریم که در نگاه اول مترادف به نظر می رسند و ممکن است در مواجهه با این الفاظ این گونه به ذهن ما خطور کند که: آیا می شود این الفاظ را با الفاظ شبیه به آن از نظر معنا عوض کرد؟ آیا حکمتی در پی به کارگیری هر یک از این واژگان وجود داشته است؟

گاه برای بیان نمودن معنای یک واژه، واژه ای را که به نظر هم معنا با آن می نماید ذکر می شود و چنین به نظر می رسد که اگر دو واژه هم معنا را به جای یکدیگر به کار بریم هیچ تغییری در زنجیره گفتار حاصل نمی شود؛ ولی باید توجه داشت که در هیچ زبانی مترادف به معنای مطلق وجود ندارد. مترادف در اصل بدین معناست که دو لفظ دقیقاً یک مفهوم را برسانند و این در حالی است که هیچ دو واژه ای را نمی توان یافت که دقیقاً بر یک مفهوم باشند و در تمامی جملات زبان بتوانند به جای یکدیگر به کار روند و هیچ تغییری را در مفهوم کل کلام ایجاد ننمایند.

انتخاب واژه ها در قرآن کریم با حکمت خاصی از سوی خداوند بوده است که برای بیان معانی خاص به انتخاب و چینش واژگان خاصی پرداخته است.

## واژه‌های قریب المعنی

واژه‌های قرآن با دقتی بی نظیر و حکیمانه انتخاب شده و در سبکی بس شگفت و زیبا وضع شده و در جای مناسب خود قرار گرفته اند؛ به طوری که الفاظ قریب المعنی و به ظاهر مترادف نمی‌توانند در جای یک دیگر به کار روند و به خوبی و زیبایی مفهوم و معنای کامل یک دیگر را برسانند، از طرف دیگر هیچ یک از این واژه‌ها از نظر معنا و کارکرد با واژه دیگر تطابق تام و صددرصد ندارد و فرق‌های ظریف و دقیقی میان آنها وجود دارد. این به گزینی واژه‌ها خود شاهدهی گویا بر اعجاز بیانی این کتاب الهی است. محمد هادی معرفت در این باره می‌نویسد: گزینش واژه‌های قرآنی به گونه‌ای انجام شده که:

اولاً: تناسب آوای حروف کلمات هم ردیف آن رعایت شده، آخرین حرف از هر کلمه پیشین با اولین حرف از کلمه پسین هم آوا و هم آهنگ شده است؛ تا بدین سبب تلاوت قرآن روان و آسان صورت گیرد.

ثانیاً: تناسب معنوی کلمات با یکدیگر رعایت شده تا از لحاظ مفهومی نیز بافت منسجمی بوجود آید.

به علاوه مسأله فصاحت کلمات طبق شرایطی که در علم - معانی بیان - قید کرده‌اند کاملاً لحاظ شده است؛ که این رعایت‌های سه‌گانه با ملاحظه و دقت در ویژگی‌های هر کلمه انجام گرفته است. در مجموع هر یک از واژه‌ها در جایگاه مخصوص خود به گونه‌ای قرار گرفته است که قابل تغییر و تبدیل نخواهد بود.<sup>۱</sup>

زرکشی معتقد است یکی از جنبه‌های فصاحت قرآن کریم این است که با اختلاف مقام، کلام نیز تغییر می‌کند، لذا در هر موضع لفظ مناسب و لایق آن می‌آید و آوردن مرادفش زیبا و نیکو نیست. وی در این باره می‌نویسد: از چیزهایی که بر شناخت اعجاز ترغیب می‌کند اختلاف مقامات و آوردن هر لفظ در مکان موافق و مناسب با آن است، و اگر لفظی به لفظ دیگر تبدیل شود هر چند آن دو لفظ مترادف باشند آن حسن و زیبایی و شیرینی از بین می‌رود.<sup>۲</sup>

وجود الفاظ متقارب در معنا بسیاری از مردم را به فراموش کردن فرق‌های دقیق میان واژه‌ها و سهل‌انگاری در استعمال و مساوی اعتبار کردن آن‌ها در بیان مراد کشانده است؛

مانند واژه‌های: علم و معرفت، حمد و شکر، بخل و شح، نعت و صفت... از آنجایی که فرق‌های دقیق و ظریفی میان واژه‌هاست توجه و اهتمام بدان لازم است؛ زیرا برخی از واژه‌ها معنایی را می‌رساند که واژه به ظاهر هم معنا با آن چنین معنایی را نمی‌رساند، هر چند گاه اشتراکی در برخی معانی حاصل می‌شود. لذا شایسته است هر واژه در خاص‌ترین و مناسب‌ترین جایگاهش قرار داده شود و همین امر محور بلاغتی است که موجب امتیاز قرآن کریم شده است.

خطابی معتقد است: اگر واژه‌ای در موضع خاص و مناسبش قرار داده نشود یا موجب تبدیل معنا می‌شود که فساد کلام را به همراه دارد و یا رونق کلام را از بین می‌برد که ضایع شدن بلاغت را به همراه خواهد داشت؛ و این دو امری است که در کلام مطلوب و پسندیده نیست.<sup>۳</sup>

### اهمیت تغییر واژه‌ها

همان‌طور که بیان کردیم اگر بخواهیم در قرآن واژه‌ای را با واژه دیگری که به ظاهر با آن هم معناست جایگزین کنیم مفهوم و مراد کلام دگرگون خواهد شد چون هیچ لفظی را نمی‌یابی که عیناً بیانگر همان مفهوم باشد. تغییر واژه‌ها از چند جهت مورد اهمیت است:

۱. توسعه در معنا. ۲. تکمیل معانی یک دیگر. ۳. بلاغت آیات قرآن. ۴. تناسب در به کارگیری واژه و حروف در سور قرآن. ۵. نظم آهنگ قرآن.

در ذیل و به تفصیل آنها را بررسی می‌نماییم:

۱. توسعه در معنا: یکی از ویژگی‌های زبان عربی این است که برای هر مفهومی و هر حالتی توانسته یک واژه‌ای را وضع کند بنابراین هیچ‌گاه دو واژه دقیقاً یک مفهوم را نمی‌رساند؛ اگر دو واژه دقیقاً بیانگر یک مفهوم باشد هدف از وضع الفاظ لغو و بیهوده خواهد بود. در صورتی که واضع الفاظ، برای وضع هر لفظی هدفی را دنبال می‌نموده است.

الفاظ مترادف دارای یک جهت مشترک و یک جهت اختلاف می‌باشند، که این جهت اختلاف همان خصوصیت زائدی است که در یکی وجود دارد و در دیگری وجود ندارد.<sup>۴</sup> گزینش واژگان و تعابیر در قرآن بسیار باریک بینانه و کلمات و عبارات آن بی‌بدیل و

جانشین ناپذیرند. به گونه ای که، هر چند علی الظاهر بتوان همگون و مترادفی را برای آنها تصور کرد، ولی چون در ژرفای معانی و دلالت ها غور و بررسی شود در می یابیم که هیچ مترادف و همگونی ندارند و در رساندن دلالت های ریز و مورد نظر قرآنی منحصر به فرد و یگانه و غیر قابل جایگزینند.<sup>۵</sup>

برای مثال: فرق خشیت با خوف این است که خشیت از سر باور و توجه به عظمت است؛ اما خوف ممکن است از روی ناچاری در برابر قهر و تهدید باشد. همان گونه که خشوع نیز غیر از خضوع است؛ خشوع همراه با انفعالی صمیمی در برابر جلال و بزرگی همراه است؛ در حالی که خضوع ممکن است به تکلف و از روی نفاق و ترس و تقیه و مدارا باشد. کاربرد این کلمات در قرآن حساب شده است.

یا دو واژه «غیث» و «مطر» در قرآن. این دو لفظ از نظر لغوی هر دو به معنای باران است. واژه مطر در قرآن در موارد انتقام و عذاب کردن و ترساندن آورده می شود؛ و واژه غیث تنها در جایگاه رحمت و نعمت استعمال شده است. مانند آیات:

واژه غیث: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ» (لقمان، ۳۴/۳۱)، «وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» (الشوری، ۲۸/۴۲)، «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ» (یوسف، ۴۹/۱۲).

واژه مطر: «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (الاعراف، ۸۴/۷) «فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» (الحجر، ۷۴/۱۵)، «وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا مَطَرَ السَّوَاءِ» (الفرقان، ۴۰/۲۵)، «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ» (الشعراء، ۱۷۳/۲۶).

و این به علت آن است که دو لفظ مترادف علاوه بر معنای مشترکی که دارند، تفاوت جزئی در معنای این الفاظ وجود دارد.

علامه طباطبایی<sup>(۶)</sup> می گوید: «غیث» به معنای باران به موقع است که آمدنش نافع است، به خلاف کلمه «مطر» که هم به چنان بارانی اطلاق می شود و هم به باران زیان بخش، که در غیر موقع خودش ببارد.<sup>۶</sup>

یا دو واژه «بشر» و «انسان» مترادف اند، لکن بشر، هم خانواده «بشرة» است و «بشرة» به معنای پوست بدن است. واژه بشر در قرآن کریم در جاهایی به کار رفته است که پیکره و

کالبد جسمانی انسان مراد باشد و این نکته رسانی شگفت است؛ مانند این آیات:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» (الفرقان، ۵۴/۲۵)، «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (ص، ۷۱/۳۸)، «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» (فصلت، ۶/۴۱)، «وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا» (آل عمران، ۴۷/۳)، «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم، ۱۷/۱۹)، و انسان در جاهایی به کار رفته است که شئون معنوی مراد بوده است.

و در آیه ۴ سوره نساء: «فَإِنْ طِينٌ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا...» خداوند به جای «طین» «هبن» یا «سمحن» را به کار نبرده است تا تأکید کند که باید آن چه را می بخشند واقعا از روی طیب خاطر باشد<sup>۷</sup>. یا در آیه ۶۴ سوره عنکبوت آمده است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» در صیغه حیوان حرکت و مبالغه است و به چیزی بیشتر از حیات دلالت می کند، پس با این لفظ بر برتری زندگی اخروی بر دنیوی تأکید دارد.<sup>۸</sup>

۲. تکمیل معانی یکدیگر: هر کلمه ای دارای درخششی ویژه و بلاغتی مخصوص است، اما این درخشندگی و بلاغت در بیان وقتی آشکار می شود که با کلمه مناسبی ترکیب شده و با هم بر معنایی دلالت کنند. انسجام و هماهنگی در معانی و الفاظ و اسلوب و لحن آنها، در تمامی آیات قرآن به وضوح دیده می شود. معنای یک کلمه آماده کننده معنای کلمه بعد از خود است و هیچ گونه بیگانگی بین معانی وجود ندارد، همان طور که الفاظ نیز با هم ناسازگار و غیر منسجم نیستند.

عبد القاهر جرجانی - م. ۴۷۱ق - می گوید: سزاوار است که در هر کلمه ای پیش از ترکیب یافتن با کلمات دیگر و تشکیل جمله های گوناگون از قبیل: خبر، امر، نهی، استفهام و تعجب و به وجود آمدن معانی مختلف که جز با انضمام الفاظ با یکدیگر میسر نیست، ملاحظه شود که آیا در مقایسه بین دو لفظ مترادف، یکی بر دیگری از نظر دلالت بر معنای موضوع له برتری دارد یا نه؟<sup>۹</sup>

الفاظ از این جهت که الفاظی مجردند و هم از این جهت که کلمات مفردند با یک دیگر تفاوت ندارند و تفاوت و برتری و یا بالعکس آن تنها در ملازمت معنای لفظ با معنای کلمه ای که پس از آن قرار می گیرد پدیدار می شود.<sup>۱۰</sup>

شاهد بر گفتار ما داستان فرد عربی است که وقتی این آیه را شنید «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (المائد، ۳۸/۵)؛ مردی که این

آیه را می خواند به اشتباه گفت: «غفور رحیم». آن عرب گفت: طبق آیه دست ها از باب نکال و جزا قطع می شوند، پس با بخشش و رحمت تناسبی ندارد؛ آن مرد به خود آمد و این معنا را درک کرد. خداوند صفت «عزیز حکیم» را در این آیه خود به کار برده است و این لفظ کامل کننده جمله قبل از خود است و این دو صفت با مفهوم آیه سازگاری بیشتری دارد تا صفت «غفور رحیم».

تعبیر «فَبَدَّوْهُ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ» (آل عمران، ۳/۱۸۷) نسبت به تعبیر «نَقَضَ» «نَكَثَ» یا «طَرَدَ» تأکید بیشتری دارد. علمای پیمان شکن یهود کتاب الهی و پیمان بیان شده در آن را می خواندند و از روی علم و عمد آن را پشت سر؛ یعنی: به جایی می افکندند که دیگر آن را نبینند و با این کار میثاق را نیز پشت سر انداختند. عمل نکردن به پیمان را با تعبیر: «نَقَضَ» «نَكَثَ» «طَرَدَ» «بَدَّوْهُ» و «رَأَى ظُهُورِهِمْ» بیان می کنند اما تعبیر «بَدَّ» با توجه به مناسبت کلام تأکید و تناسب بیشتری دارد. ۱۱

۳. بلاغت آیات قرآن: خاستگاه بلاغت قرآن به دقت بی انتهای خداوند در گزینش واژگان از حیث مطابقت لفظ و معنا و همچنین توان فوق العاده در تسخیر واژه برای آشکار شدن معنا و ارائه آن در جلوه مطلوب و مکان مناسب برمی گردد.

عظمت گزینش واژگان قرآنی و دقت آن به عنوان ستون بلاغت قرآن آن جا مشخص می شود که اگر جای واژگانی عوض شود، معنا تغییر می یابد یا آن زیبایی و لطافت که با آن واژه بوده است از بین می رود. ۱۲

خطابی در این زمینه می گوید: اساس بلاغت قرآن که جامع همه صفات و ویژگی های آن است، این است که: هر نوعی از الفاظ که در فصول کلام به کار می رود، در مناسب ترین موضع به کار رود؛ که اگر لفظ دیگری به جای آن قرار داده شود، یا معنی تغییر پیدا کرده در نتیجه کلام فاسد شود، و یا شکوه و عظمت کلام و در نتیجه بلاغت آن از بین رود. این بدان سبب است که در کلام الفاظ مترادفی وجود دارند که از نظر معنی به یکدیگر شبیه اند و بیشتر مردم گمان می کنند که آن ها در فهماندن مقصود مساوی اند. ۱۳

بهترین نمونه در این زمینه آیه ۱۷۹ سوره بقره است: «وَلَكُمْ فِي الْفِصَاصِ حَيَاةٌ». این آیه نمودی از اوج اعجاز و ایجاز است. این آیه از قرآن تقریباً مرادف است با جمله «القتل أنفى للقتل»؛ یعنی: کشتن نابود سازنده ترین شیوه برای کشتن است. این در حالی است

که برای آیه از قرآن چندین امتیاز و برتری نسبت به این جمله نقل شده است :

۱ . تعداد حروف آیه : «القصاص حیاة» ده تاست و تعداد حروف جمله : «القتل أنفی

للقتل» چهارده تاست ؛ و کمی حروف امتیاز است .

۲ . در آن جمله «قتل» نفی شده است ، یعنی گفته ایم : کشتن ، کشتن را نفی می کند .  
نفی کشتن مستلزم حیات نیست ؛ لیکن در آیه شریفه ، رسماً حیات ، اثبات شده و گفته ایم :  
در قصاص حیات است .

۳ . در آیه شریفه ، حیات به گونه نکره به کار رفته است و این نکره آورده شدن حیات ،  
دلالت بر عظمت آن می کند ؛ یعنی : در قصاص ، زیستن عظیم و پی گیر هست .

۴ . آیه ؛ جامع همه افراد و مانع همه اغیار است ؛ بدین گونه که کلمه قصاص ، چیزی  
غیر از قصاص را در بر نمی گیرد و چیزی از نمونه های قصاص را فرو نمی گذارد ؛ لیکن در  
جمله : «القتل أنفی للقتل» کشتن ، همه نمونه های کشتن را فرا می گیرد و مشخص نمی کند  
که چه کشتنی کشتن های دیگر را نفی می کند ، کشتن قصاصی یا غیر قصاصی و  
تجاوزگرانه .

۵ . در آیه شریفه : واژه ای تکرار نشده است ؛ لیکن در جمله کوتاه : «القتل أنفی للقتل»  
واژه «قتل» تکرار شده است .

۶ . در آیه شریفه ، واژه ای در تقدیر گرفته نمی شود و نیازی نیست که بگوییم : واژه ای  
حذف شده یا در تقدیر است ؛ لیکن در جمله : «القتل أنفی للقتل» چندین واژه در تقدیر  
گرفته می شود . بدین گونه که اصل آن جمله این گونه بوده است : «القتل قصاصاً أنفی  
للقتل ظلماً من ترکه» و واژه های «قصاصاً» و «ظلماً» و «من ترکه» حذف شده است .

۷ . در آیه شریفه ، صنعت ادبی «طباق» به کار رفته است ؛ بدین گونه که واژه «قصاص»  
که نشانی از مرگ دارد در مقابل واژه «حیات» که زیستن است آورده شده ؛ لیکن در آن جمله  
چنین صنعتی نیست .

۸ . در آیه شریفه : «فی القصاص» ، «فی» در کنار قصاص ، ظرفیت را می رساند ؛ بدین  
گونه که قصاص - مثلاً : نفی زیستن - ظرف و زایشگاه «زیستن» قرار داده شده و در ظرفیت  
مرگ برای زیستن توان تعبیری پویا و زیبایی نهفته است .

۹ . جمله : «القتل أنفی للقتل» ظاهراً متناقض می نماید ، بدین گونه که «کشتار ، نفی



کننده کشتار نیست»؛ و چیزی نفی کننده خویش نیست.

۱۰. واژه «قصاص» پی گیری و مساوات و برابری کیفر را، با بزه و جرم نشان می دهد و بیانگر عدالت است برخلاف آن جمله.

۱۱. آیه شریفه، سخن از اثبات حیات دارد ولی آن جمله سخن از نفی، و اثبات، بر نفی برتری دارد.

۱۲. مفهوم «فی القصاص حیاة» از آغاز روشن و واضح است که، در مقابله عدالت خواهانه حیات هست؛ لیکن جمله: «القتل أنفی للقتل» هنگامی مفهومش واضح می شود که ما مفهوم «فی القصاص حیاة» را فهمیده باشیم.

۱۳. واژه آنفی در «القتل أنفی للقتل» أفعال تفضیل است و أفعال تفضیل غالباً از فعل لازم گرفته می شود و اینجا از فعل متعدی گرفته شده است.

۱۴. «أنفی» أفعال تفضیل است و باید در جایی به کار رود که اشتراک وجود داشته باشد و در جمله: «القتل أنفی للقتل» نفی کننده دیگری غیر از قصاص با قصاص، اشتراک ندارد.

۱۵. قصاص، موارد گوناگونی دارد؛ یکی از آن موارد، کشتن است. واژه قصاص در آیه شریفه، همه آن موارد را فرا می گیرد ولی جمله دیگر موارد قصاص عضوی را در بر نمی گیرد.

۱۶. در آیه شریفه، قبل از «فی القصاص» واژه «لکم» به کار آمده و این واژه، اختصاص را می فهماند؛ یعنی این حیات، ویژه اسلام باوران است و غیر آنان از ترتم این حیات به دورند. لیکن در جمله: «القتل أنفی للقتل» چنین مفهومی نیست. ۱۴

و هم چنین آیه: «وَفُضِيَ الْأَمْرُ» (هود، ۴۴/۱۱)؛ که مقصود این است: نابود شدند کسانی که خداوند اراده کرد هلاک کند و رهایی یافتند کسانی که خدا خواست نجات دهد.

خداوند از کاربرد لفظ مخصوص این موضوع خودداری نموده و از مترادف آن استفاده کرده که با نوعی ایجاز همراه است و در واقع این نکته را ثابت می کند که هلاک شخص هلاک شده و نجات شخص نجات یافته فرمانی اطاعت شده است، و اجرای فرمان نیازمند قدرت و غلبه فرمان دهنده است. لذا، سلطه و غلبه وی نشانه قدرت فرمان دهنده و چیرگی اوست. نگرانی فرمانبر از مجازات و امید او به پاداش وی را به اطاعت و اداری می کند، و این

مطالب تنها از لفظ مخصوص این موضوع فهمیده نمی شود.

و نیز در آیه: «وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» (هود، ۴۴/۱۱)؛ «و کشتی بر [کوه] جودی راست ایستاد». که در حقیقت کشتی بر کوه نشست. ولی باز از به کار بردن لفظ مخصوص این معنا امتناع کرده و مترادف آن را به کار برده است. و این بدان علت است که در لفظ «استوا» نوعی نشستن همراه با استواری و استحکام نهفته است، که هیچ گونه انحراف و خمیدگی در آن نیست و این موضوعی است که از لفظ جلوس به دست نمی آید.

خداوند الفاظ و تعابیر را با توجه به سیاق کلام به کار برده است. شاید در بدو امر، دو لغت مترادف به نظر برسند اما با توجه به سیاق کلام و اقتضای جمله یکی از آن دو لفظ مناسب تر از دیگری می نماید. دقت فراوانی که در تعبیر واژگان قرآنی به کار رفته نشان از بلاغت قرآن است. خداوند در بیان یک مطلب واژگانی را انتخاب نموده است که واژگان دیگر صلاحیت آن را ندارند که به جای آن به کار روند؛ این دقت در کاربرد الفاظ در تمامی آیات قرآن به چشم می خورد.

۴. تناسب در به کار گیری واژه و حروف در سور قرآن: خداوند متعال، الفاظ و واژگان را با نظم و دقت خاصی در قرآن کریم قرار داده است؛ به نحوی که آیات، الفاظ و حتی حروف آن نیز بر اساس حکمت خداوندی پایه ریزی شده اند.

امروزه محاسبات آماری و کامپیوتر نشان داده است که جابه جایی واژه ای در قرآن نظام ریاضی و آماری آن را بر هم می زند. برطبق نظریه ای که به اعجاز عددی قرآن مشهور است عملیات و محاسبات آماری که از کامپیوتر به دست می آید نشان می دهد که قرآن طبق یکسری محاسبات دقیق و پیچیده به سوی انسان ها فرستاده شده است که رعایت چنین تناسب عددی از توان بشر خارج است. این استواری و حسابگری در تعداد بسامد هر یک از واژگان نمایانگر است.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم، ۷/۱۴).

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» (النحل، ۱۶/۱۱۴).

چون در این آیات سخن از نعمت های خدا و سپاس در برابر آنهاست لفظ «شکر» مناسب تر از «حمد» است لذا خداوند لفظ «شکر» را به کار برده است. از طرف دیگر لفظ «شکر» ۷۵ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است، مانند «لفظ» «قلیل» که آن نیز ۷۵ مرتبه در

قرآن بیان شده است و این متناسب است با این آیه از قرآن: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ، ۱۳/۳۴) و تغییر آن این اعجاز را بر هم می زند.

هم چنین لفظ «مصیبت» و مشتقاتش نیز ۷۵ مرتبه به کار رفته به تعداد تکرار لفظ شکر و مشتقاتش. نمونه های تناسب و هماهنگی الفاظ و واژگان در قرآن کریم بسیار است و اگر این الفاظ با الفاظ مترادف آن جایگزین شود نظم ریاضی قرآن را بر هم می زند. حروف نیز مانند کلمات این حالت را دارند و تعداد به کار رفتن حروف و جای مخصوص آن ها نیاز دارد که کاملاً مورد توجه قرار گیرد. مطابق محاسبات رشاد خلیفه، تعداد حروف مقطعه در تمامی ۲۹ سوره ای که دارای حروف مقطعه می باشند بدون استثنا مضربی از عدد ۱۹ می باشند.

طبق این محاسبات اگر بخواهیم لفظی از الفاظ این سوره ها را با واژه مترادف آن جایگزین نماییم، نظم ریاضی آن را بر هم می زند و قابلیت تقسیم آن را بر عدد نوزده مختل می نماید. به عنوان نمونه: در مورد حرف قاف بیان شده است که حرف قاف در سوره ق ۵۷ مرتبه تکرار شده که مضربی از عدد نوزده است و تعداد حرف قاف در سوره شوری نیز ۵۷ مرتبه است و این در حالی است که سوره شوری به مراتب از سوره ق می باشد؛ که جمع آن دو ۱۱۴ تا است، به تعداد سور قرآن کریم.

مثالی عجیب در مورد این تنظیم دقیق حروف ابجد در قرآن کریم بیان شده است. در آیه ۱۳ سوره ق تأمل کنید: «وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطَ». این یک آیه کوچک از قرآن کریم است که همیشه بدون آن که در آن تأمل نماییم و بدون اندیشه عمیق در آن، از آن می گذریم. این در حالی است که با محاسبات عدد کلمه لوط در قرآن کریم می بینیم که این واژه ۱۲ مرتبه به صورت قوم لوط بیان شده است و تنها یک بار در این آیه به صورت اخوان لوط به کار رفته است. آیا این عبث و بی دلیل است؟ شاید اگر در این آیه مانند آیات دیگر به جای اخوان لوط، قوم لوط بیان می شد تعداد قاف های این سوره به ۵۸ می رسید و این عدد دیگر مضربی از عدد نوزده نیست.

و همین طور در آیه ۹۶ سوره آل عمران آمده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» که این سوره با «الم» آغاز شده است و کلمه «بکّه» «در اصل» «مکه» است که اگر «مکه» بیان می شد به خاطر اضافه شدن یک میم به این سوره اختلال در نظام حسابی

آن به وجود می آمد. ۱۵

امکان ندارد نویسنده کتابی پیش از شروع به تألیف آن قرار بر آن گذارد که من فلان حرف و فلان حرف را در نوشته خود با فلان رقم تکرار خواهم کرد، و یا در فلان مقالات خود تصمیم می گیرم که مجموعه های فلان حروف آن از چند برابر رقم نوزده تجاوز نکند. علاوه بر این قرآن تدریجا و در طی ۲۳ سال نازل گردید و آیات آن گاهی از وسط سوره نازل می شد و آن حضرت اوائل و اواخر آن سوره را نمی دانست و سپس بعد از گذشت مدتی - که گاهی بیست سال طول می کشید - سوره مذکور تکمیل می گردید. ۱۶

پس طبق این محاسبات نه تنها کلمات قرآن را نمی توان جایگزین نمود بلکه حتی حرفی از آن را نیز نمی توان تغییر داد.

۵. نظم آهنگ قرآن: نظم آهنگ قرآن عبارت است از آهنگ طبیعی برخاسته از صفات حروف و حرکات و چگونگی گزینش و چینش حروف و کلمات قرآن کریم برای بیان معانی، در حد اعجاز. ۱۷

موسیقایی که از درون کلمات و از بین حروف نشأت می گیرد تناسب کامل با معنای آیه و محور اصلی سوره دارد. تناسب، بیانگر ارزش ذاتی واژگان است. تناسب میان کلمات ناشی از پیوستگی آهنگ حروف و توالی اصواتی است که در تلفظ از آن ها تشکیل می شود. بنابراین ممکن نیست که بتوانیم حرفی از آن را تغییر دهیم یا واژه ای را حذف یا پس و پیش کنیم و یا واژه ای را با لفظ مرادفش جایگزین کنیم زیرا در نظم آهنگ قرآن اختلال به وجود می آید.

یکی از مباحثی که در بحث موسیقی قرآن مطرح است تجانس صوتی میان حروف و کلمات و عبارات و واج آرای است، که این نوع تقریبا در تمام آیات و سوره های قرآن وجود دارد.

گاه یک صوت تکرار می شود و در تکرار آن تصویری از موقعیت و تجسیمی از دلالت آن است و معنای مورد نظر با تکیه بر آهنگ ابراز می شود. مثل تکرار سین در سوره ناس:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ \* مَلِكِ النَّاسِ \* إِلَهِ النَّاسِ \* مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ \* الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ \* مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» (الناس، ۱/۱۶-۶).

این وسوسه برآمده از تکرار سین با فضای سوره تناسب دارد. خداوند فرمان داده است

تا از شیطان که با وسوسه اش جن و انس را می‌فریبد به او پناه برند. حرف سین با حرف بی واک و پچ پچ بر تصویر حالت پنهان دلالت دارد.<sup>۱۸</sup>

زیبایی و نظم آهنگ لفظی قرآن بی ارتباط با معنای نیست؛ تکرار یکسری از حروف در یک آیه و سوره ارتباط مستقیم با معنای آن سوره دارد. میان ذهن و زبان یک رابطه ارگانیک لفظی و معنایی است، متغیرهای ظریف زبانی نمودی از متغیرهای ظریف معنایی به شمار می‌آید و بالعکس.<sup>۱۹</sup>

### تناسب لفظ و معنا

در قرآن کریم موسیقی متناسب با معنا تغییر می‌کند، در واقع لفظ همانند آینه‌ای است که معنا در آن تجلی می‌یابد. این همان چیزی است که تحت عنوان «فونوسمانتیک» در زبان‌شناسی مطرح است. ارتباط آوایی و معنایی در قرآن چیزی است که خصوصاً در زمان معاصر بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است.

وقتی از این زاویه به قرآن بنگریم دیگر زیبایی و نظم آهنگ قرآن بی ربط با معنایی نیست؛ بلکه متغیرهای فونتیک، هجایی و آوایی با متغیرهای سمانتیک و معنایی همراه و هم‌پاست. حرکت و سکون، مخارج حروف، مد و غنّه، فواصل و یک‌یک امور مربوط به تجوید و تقارن‌ها و اوضاع هارمونیک آیات و آوا و نوا و موسیقی آنها، متناسب با سیاق معنایی و مضامین سخن و اوضاع و مقتضیات مربوط به سخن دگرگون می‌شوند.<sup>۲۰</sup> مثلاً کلمات «قضم» و «خضم» هر دو به معنای شکستن می‌باشند؛ ولیکن حرف قاف به دلیل داشتن صوت انفجاری، حرفی شدید و قوی است و بر شکستن با سروصدا و آشکارا دلالت می‌کند ولی حرف خاء چون دارای صفت رخوت است و آرام بیان می‌شود بر شکستن غیر آشکار و بی صدا دلالت می‌کند.<sup>۲۱</sup>

مثلاً کلمه «یصطرخون» در آیه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ\*»<sup>۳۵/۳۶ و ۳۷</sup> اگر به جای کلمه «یصطرخون» لفظ «یصحون» یا «یستغیثون» و یا «یصرخون» بیان می‌شد به معنای دقیقی که «یصطرخون» بر آن دلالت دارد دلالت نمی‌کرد. چرا که «یصطرخون» به معنای فریاد بلند همراه با قوت است. در

مدد خواهی به کار می رود که بر تلاش فریاد کننده و زاری کننده با صدا دلالت دارد. ۲۲. علاوه بر این، این کلمه با آهنگ خشن خود خشونت، فریاد برآمده از حنجره های درشت با صدای خشن را به تصویر می کشد که فریاد کننده گان به حال خود رها نمی شوند و در عذاب نمی میرند و از عذابشان نیز کاسته نمی شود و هم چنان فریاد بر می آورند. ۲۳. دو کلمه «نضح» و «نضح» در معنای جوشش آب از جایی است؛ ولی از آن جا که خاء از حاء قوی تر است، نضح به معنای خروج آب خفیف و کم است و نضح به معنای جوشش آبی است که قوت و قدرت دارد. لذا خداوند در آیه ۶۶ سوره الرحمن لفظ «نضح» را آورده است: «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ».

و در آیه ۳۱ سوره حج آمده است: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ». در این آیه لفظ «خر» بر سقوط و افتادن دلالت می کند و این سقوط با سروصدا همراه است و این به خاطر وجود صفت خرورده در حرف «خ» می باشد. و همچنین از آن جهت که لفظ «خر» مقطعی است، بر سقوط یک دفعه و سریع دلالت می کند که واژه سقط هرگز این معنا را افاده نمی کند. ۲۴.

خداوند در آیه ۴۰ سوره اعراف برای بیان محال بودن ورود کفار به بهشت می فرماید: «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» در این آیه سه بار از حرف «جیم» در کلمات «جنته، یلیج، جمل» استفاده شده است که از حروف انفجاری و قوی است و نیز دو بار از حرف «حاء» استفاده شده که دارای صفت استعلا و خرورده است و هر دو از حروف سنگین و قوی هستند پس این موسیقی کلام با قوت و شدت خود بر محال بودن ورود کفار به بهشت دلالت دارد، که چنانچه شتر نر از سوراخ سوزن داخل شود شما هم می توانید وارد بهشت شوید. اگر به جای «جمل» از «ابل» و به جای «یلیج» از «دخل» یا «ورد» استفاده می کرد چنین معنایی را نمی رساند.

و در آیه ۲۳ فرقان: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» در این آیه از حرف «ق» در «قدمنا» و «ع» در «عملوا و عمل» استفاده کرده که اینها از حروف حلقی و سنگین هستند تا بزرگی عمل آنها را برساند و برای بی ارزش بیان کردن اعمال آنان لفظ «هباء» را آورده که کلمه ای سبک است زیرا حرف هاء از سبک ترین حروف عربی است و در مقایسه با «تراب، غبار، طین، نفع و...» ریزترین نوع غبار و خاک و سبک ترین

آنهاست . کلمه «منثورا» که به معنای پراکندگی می باشد و حرف «تاء» در این واژه که دارای صفت نفث و دمیدن است با پراکندگی مناسبت دارد، و حرف «راء» که دارای صفت تکرار است و «الف مدّی» استمرار این پراکندگی را به دلیل بی ارزشی عمل آنها می رساند . یعنی : حتی بزرگترین اعمال آنها هم بی ارزش است .

و در این آیه از لفظ قلب استفاده نموده است : «إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» (الاحزاب، ۱۰/۳۳) از آن جایی که حرف «ق» از صفت قلقله و شدت برخوردار است و در کنار حروف «تاء، باء، جیم» قرار دارد که آنها نیز از این صفات برخوردارند؛ دلالت بر سختی و شدت رسیدن جانها بر گلوگاه دارد . اگر در این آیه به جای «قلوب» از لفظ «افئدة» و به جای «حناجر» از «حلقوم» استفاده می شد هرگز این معنای شدید و سختی عمل را نمی رساند .

#### نتیجه

با توجه به این که این الفاظ در ظاهر با هم مترادف هستند ولی تفاوت های جزئی در معنا و مفهوم دارند . کاربرد الفاظ با توجه به اختلاف موقعیت ها و بافت کلام متفاوت است . واژه های قرآنی در بافت کلام جایگاه خاص خود را دارد، به گونه ای که اگر کلمه ای دیگر را به جای آن قرار دهیم آن معنای مورد نظر را نخواهد رساند . این همان کلام الهی است که در بیان خود جایگاهی رفیع و در معانی، منزلتی بس بلند دارد . همچنین در گزینش الفاظ، هماهنگی و هم آوایی واژگان، و ساختار بلاغی آن بالاترین مراتب ادبی را از آن خود کرده است .

۱. علوم قرآنی / ۳۱۶ .
۲. البرهان فی علوم القرآن، ۱۱۸/۲ .
۳. فروق اللغویة و اثرها فی تفسیر القرآن الکریم / ۲۰۲ .
۴. واژه شناسی قرآن مجید «همایی» / ۶۲ .
۵. زبان قرآن «فراستخواه» / ۲۲۳ .
۶. ترجمه تفسیر المیزان، ۸۳/ ۱۸ .
۷. الکشاف، ۴۷۱/ ۱ .
۸. همان، ۵۸۱/ ۴ .
۹. معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی «ترجمه: ذبیحی» / ۱۲۳ .
۱۰. دلائل الاعجاز فی القرآن / ۳۸ .
۱۱. تسنیم تفسیر القرآن کریم، ۵۶۰/ ۱۶ .
۱۲. نه‌ایة الایجاز فی درایة الاعجاز «فخر رازی» / ۲۶ .
۱۳. ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن / ۲۹ .
۱۴. شیوه‌های اعجاز قرآن «عرفان» / ۹۲-۹۴ .
۱۵. اعجاز العددی فی القرآن «بیضون» / ۲۱۸-۲۳۲ .
۱۶. اسرار قرآن کریم «ترجمه: حجتی» / ۲۱ .
۱۷. مجموعه مقالات نظم آهنگ قرآن کریم / ۵۸ .
۱۸. التصوير الغنی فی القرآن «سید قطب» / ۱۳ .
۱۹. زبان قرآن / ۷۶ .
۲۰. همان / ۱۶۵ .
۲۱. الخصائص «ابن جنی»، ۱۶۲/ ۲ .
۲۲. الکشاف، ۳/ ۳۱۰ .
۲۳. التصوير الفنی فی القرآن / ۷۴ .
۲۴. موسیقی الفاط قرآن و اثر آن بر معنا، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء .